

بار باب عقل و دانش مشورت مسلوک دارد و در حل مشکلات و کشف منغضلات آنرا ملکم عادل و قاصی منصف  
 شناسد چون بزرگان گفته اند ما نزد من نشا و زمان از فضل من واحد و دیگر عدل و انصاف را خراج دولت  
 و بازوی سلطنت داند و در حال سلوک مسالک معدلت و ابتهاج مناجح نصفت از دست نبرد و در سبب جلاب  
 قلوب رعایا و برابا مناقب نماید و در طلب مال اندر حیت مناقشه نکند و قدم چشم را بمطالبت ناموجه بر خاند و یکی  
 سعی در ترفیه حال درویشان و فراغ خاطر ایشان مصروف دارد و چنان سازد که چون بهیچ خصمی و خصما  
 پیکری در معرض تلاشی در آید و ترکیب بهیچ ترکیب جسم باطل گردد و صفحات اوراق زمان مملو از ذکر جمیل و  
 تنامی جزیل او باشد حیت پس از مرگ هر کس که ز نام ماند همانا که در زندگی کام را نبرد و دیگر از فریب و مظلوم  
 ستمیده و مهور محنت کشیده در صدریاش در یقین داند که عین عنایت حق سبحانه و تعالی همواره ناظر  
 حال مظلوم است و چون امرا و وزرا بین و صایا اطلاع یافتند ملک نظام الملک که در ملکیت بر بود و گریخته  
 پیش پسر خود که ملک التجار خطاب داشت و حاکم خرد و رفت و از آنجا هر دو با اتفاق متوجه گجرات شدند  
 و چون در سبت یکم جمادی الاول سنه اثنی و ستین و ثمانه سلطان علاء الدین در تخت برتخت تابوت قرار  
 گرفت سیف خان و مملو خان امرای دیگر حسن خان شهزاده که برادر خرد بهایون خان بود حیت کرده او را بر تخت  
 بنشانند و همه یکنه خانه بهایون خان را قارت کرده آتش زدند بهایون خان باهشتاد سوار غریمت بهریت نمود  
 اتفاقا در راه از قلیباناان و پرده داران و سائر اهل چشم که ویرا دیدند خدمت او شتافت و حسن خان از بالا  
 تخت چون دید که بهایون خان بدار الامارت در اندیشه بر گسستولی شد و نتوانست خود را در آنجا بزرگ مضبوط  
 کرد و از تخت فرود آمد و امرا و وزرا با هم زمین خدمت بوسیدند و بر تخت نشست اول علی که فرمود این بود که  
 سیف خان را به پای سل بسته در شهر گردانیدند مملو خان از مشا ابد این سیاست گریخته خود را بگوشت کشیدت  
 حکومت او سبت و سه سال و نه ماه و بیست و دو روز بود و ذکر سلطان بهایون شاه بن علاء الدین  
 شاه چون در امر اولوک طوعا و کرها اطاعت و جبین انقیاد بر زمین بندگی نهادند سلطان بهایون شاه  
 اگر چه یکمال تهور و مردانگی موصوف و بصفت بیان و لطافت لسان و سخاوت و ساحت معروف بود  
 لیکه درشت خونی و کینه جوتی در ارتکاب معاصی افراط بود ادای حقوق تفریط مینمود و در رفت و داناتی پاک  
 و در تادیب مجرمان و گناهکاران سفاک بود و با چنان قهر و سیاستی که داشت در احصابت رای بهشایر بود که  
 هر تدبیریکه بقلم فکر ربوح ضمیر نداشتی موافق تقدیر بودی و چون بر سر سلطنت قرار گرفت بهیچ همت بر نصب وزیریکه  
 فاضل معروف داشت و بیفرمود که از نقاب تاریخ قهر و معارج جهانبا کانت و اعداد وزیریکه امارت مالک ترفیب  
 حال رعایا از نتایج رای عالم آرای اوست و تکثیر محصولات و تنسیق سپاه از ثمرات انکار کمتر رای او میسر نمی شود و

و

خواجہ نجم الدین محمود قباک گیلانی را کہ مروی دانا و سنجیدہ صاحب تجربہ و خداترس بود و فو فیض امر و وزارت اختیار  
کرد و زمام عمل و عقد قبض و بسط مہماتش ملکہ بید اقتدار او نہادہ ملک التجار خطا بش داد و در ایام بہار سلطنت او  
سکندر خان بخاری کہ سابقاً از سلطان علاء الدین برگشتہ بسطان محمود غلجی ہوسستہ بود و باز ناوم و پشیمان شدہ  
حقوق تبریت را فراموش کردہ ساحت سلطنت ہمایون شاہ را بغبار رفتہ مگر ساخت و علم فی ہر افراتخت کجی  
کثیر متوجہ مالکندہ گردید ہمایون شاہ غریمیت مالکندہ نمودہ خانہ خانہ را پیش از خود بد و منزل روان ساخت  
سکندر خان خانہ جہا ترازیون دیدہ بر سر او آمدہ از روی قہر و استیلا شکست داد و روز دیگر چون رایات صبح از افق  
مشرقی طالع گشت ہمایون شاہ ترتیب افواج دادہ متوجہ معرکہ قتالی گردید و بعد تلافی فریقین و شتغال حرب  
نسیم ظفر و فیروزی براعلام ہمایون شاہ وزیدہ مخالفان و بادیہ بی ناموسی گنجیند و جمعی در زیر پای چل بست شدہ  
و سکندر خان نیز از پشت زین بر بساط زمین افتاد و جلالخان بخاری کہ از معرکہ گریختہ در قلعہ مالکندہ پختن شدہ  
چون سلطان بنواحی مالکندہ رسید جلالخان قول گرفتہ از مملکہ غضب جان سلامت برد سلطان بدالسلطنت  
مراجعت فرمود و در سزائت و ستین و شاننامتہ چون ظلم ہمایون شاہ بشہرت انجامید رایان تلنگ پاس از  
دائرہ اطاعت بیرون نہادہ دست از فرستادن مال مقررہ کوتاہ کرد و ہمایون شاہ ملک شہ غلام ترک را  
خواجہ جہان خطاب دادہ بولایت تلنگ فرستادہ و نظام الملک غوری را ہمراہ نمودہ و خود با بست ہزار سوار و  
چل زنجیریل از عقب روانہ شد و خواجہ جہان قلعہ دیو کندہ را محاصرہ نمود اہل قلعہ برای او بیسہ مال خطیر قبول نمود  
امداد خواستند برای او بیسہ بالشکر پر شکوہ و صد سلسلہ نیل مہر دادہ و نظام الملک غوری گفت پیش از وصول بہ  
او بیسہ از پاسے قلعہ برخاستہ در میدان منزل باید گرفت خواجہ جہان نا کردہ کار برای نظام الملک را  
علیل دانستہ آنجا توقف کرد و روزی دیگر چون خورشید روشن گشت از افق مشرق برآمد بکطرف رامی او بیسہ و  
طرف دیگر مردم قلعہ خواجہ جہان حملہ آوردند شکست بر خواجہ جہان افتادہ و ہشتاد و کردہ گریختہ بہما یونشاہ  
ملحق گردید خواجہ جہان بعرض رسانید کہ این شکست کہ از پیش نظام الملک بود مزاج ہمایونشاہ از نظام الملک  
منحرف گشت و سخن نامترا پر بود او گفت نظام الملک گریختہ با سلطان محمود غلجی ہوست و سلطان خواجہ جہان  
از نظر اعتبار انداختہ او را بموکل سپرد و قوی آنکہ نظام الملک غوری را با ہانت تمام بقتل رسانید واقار و عشا  
اورفتہ بسطان محمود غلجی ملحق شدند و در سزائت و ستین و شاننامتہ باز ہمایون شاہ بہ تلنگ عازم گردید  
و در اثنای راہ ہفت نفر از مختصان امیر زادہ محب الدین حبیب اللہ کہ بہت حوادث شہر در رنگ ناست النسی  
بہم پراگندہ بودند ترا و جمع گشتند و چون در ایام راحت شریک دولت او بودند یا یکدیگر گفتند کہ چون آنماہ ظلم  
جلالت در کسوت و گزند گاسنے بچہ کار آید بیاید تا در باب تخلص او فکر کنیم و نزدیک ملک یوسف ترک گانم

بنندگان علانی بدیانت و صلاح معروض و خیرات و طاعت مشهور بود و دائم جام امیدش بشراب احسان امیرزاده  
ملو میبود و رفته پرده از چهره کار برداشتن آنسعد و تمدن ایشان موافق شد جمعی محافظان را بخود ساخت و بنظر  
فرست نمود با دوازده سوار و پنجاه پیاده خود را قریب بدروازه حصار رسانید چون وقت عصر میگشت از سپ  
فرو آمده فریضه او را نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی نصرت و تائید خواست مقارن غروب متوجه دروازه  
شدند محافظان دروازه اکثری شغل رفته بودند قلیلی از دربانان دست دو منع پیش نهادند ملک یوسف ترک  
راه ملاطفت و سماعت درآمده فرمان بسکه سرخ چنانچه رسم مناشیر و کن است و قبل ازین طیار ساخته بخود  
همراه داشت با جماعت نموده از دروازه اول درآمد چون بدروازه دوم رسید دربانان بمخالفت و مدافعت  
پیش آمدند و هر چند فرمان تغلبی نمود قبول نکردند و گفتند پروانه کو قوال می باید ملک یوسف فی الفور سرسوار را  
بتیغ جدا ساخته بحصار درآمد و غریب از اهل حصار برآمده مرتبه اول متوجه زندان بزرگ شد و در زندان شکست  
هفت هزار نفر از سادات و علما و فضلا و اوسط الناس که دران زندان محبوس بودند آنرا فوزی عظیم دانسته  
هر یک بگوشه رفت و از آنجا رفته امیرزاده حبیب الله داد او سلطان جلال خان بخاری را از زندان بر آورد و در  
بطرف پیرون رفت کو قوال شهر جلال خان را که هشتاد سال عمر داشت و بجای خان پسر سلطان علاء الدین را  
بدست آورده بخواری و زاری گشت و حسن خان امیرزاده حبیب الله رفته بخامی که خدمتکار امیرزاده بود  
درآمدند و بطور قلندری تراش زدند و امیرزاده داعیه آن نداشت که گوشه رفته پای دروازه من قناعت کرد و او را  
چون حسن خان گفت مردم شهر و سپاه از ظلم و بی ادبی هایون شاه خوانان اینجانب اند و یقین است که باز  
دولت بجناب اقبال بکشاید و چون مرغ بال گشته و وحشی پاشکستی ریج و شفت بدست خواهیم آورد و امیرزاده  
چون دائم ازین کلاه می درخت فتح غنیمت نموده عهد و پیمان حسن خان استوار ساخته هر دو با تفاق از شهر پیرون  
رفتند و لشکر فوج فوج رو بایشان آورد و بهایون شاه از استماع این خبر تیغ در آتشنا و بیگانه نهاد چون شهر بند  
در آمدن پنجهان ظلمی ظهور آورد که حجاج نوشیروان عادل شده هیات او نماند اما آثار جور او در جهان بماند یکی  
از مظلومان این رباعی دران واقعه گفت **ای ظالم از آه دل شخیر ترس** و فعل بد نفس شریر انگیز ترس  
مترکان بخون غرقه مظلوم بین بزرگان خجرا آبدار خونریز ترس **بچون خبر اجعت** بهایون شاه بشانه او حسن خان  
و امیرزاده حبیب الله در سید طاقت مقاومت در خود معنود و بیدر و بصوب بیجا پور نهاد و مار سراج خان که آن  
سخنم خان خطاب یافت تعلق و تواضع پیش آمده پیشکش بسیار گذرانیده و سوگند خورده ایشان را در حصار دروازه  
سیاست جمعیت نموده بر سر ایشان ریخت و مردم او با شس متفرق شدند و حسن خان و میر حبیب الله را با همان  
که از بنده بر آورده بودند در کوشکی که فرود آورده بودند محاصره نموده حسن خان با همان نزد ایشان آمد اما پسرزاده حبیب

بنا

باتفاق یاران گفت همه مرگ را آماده ایم و مرغ همت ما سرباشیان امان شما فرو نمی آرد و همانجا حسب العزم  
 ترود نموده بمنتی اهل خود رسید و همایون شاه چون حسن خان را در حضور خود پیش شیر انداخت و سید طاهر  
 شاعر تاریخ وفات امیرزاده گفت سه سه شعبان شهادت یافت و در هند صیب اند غازی طالب  
 مشواہ روان طاهرش تاریخ می جست بر آمد روح پاک نعمت آمده و سید نعمت اندجه زرگوار  
 اوست و چنین گویند که سراج خان در مدت قلیل برص مبتلا شد و بالجملة چون در سنه خمس و پنجاه  
 و ثمانماتہ ہمایون شاہ بمرتبہ رسید کہ دست تعدی بعیال و فرزندان مردم دراز کرده اسیر نفس امارہ گردید و  
 گاہی میفرمود کہ عروس از میانہ راہ گرفته بحرم سرای او می آوردند و او از آن بکارت نموده زناخانہ نشو  
 مینفرستاد و احیاناً اہل حرم را غن شمی گیشست و امرای از او متوسم بودند کہ ہر گاہ بسلام می رفتند فرزندان را  
 و وصیت نموده قدم در راہ می نهادند شتابان کہ محافظہ دربار حرم بود باو چند حبشی اتفاق نموده در شب  
 بست و ہفتم ذیقعدہ سال زندگور ہمایون شاہ را در حرم با ستراحت مشغول بود کہ یکے از کچھان حبشی چوبے بر سر  
 او زودہ او را بکشتہای ہزار سالہ برابر کرد ہمت درین فیروزہ ایوان پر آفات بدی را ہم بدی باشد  
 مکافات و نظیر سے شاعر در زندان با امیرزادہ صیب اند رفیق بود بحسن سعی ملک یوسف ترنگ خلاص یافت  
 در تاریخ فوت ہمایون شاہ گوید ہمایون شاہ مرد و روز خوش گشت و تعالی اندر مرگ ہمایون  
 جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش ہم از ذوق جهان آرید بیرون بہ لفظ ذوق جان تاریخ فوت او  
 میشود مدت سلطنت او ۱۸ سال و ششماہ و پنج روز بود و ذکر سلطنت نظام شاہ بن ہمایون شاہ  
 چون نظام شاہ در ہشت سالگی بجای پدر نشست تمہید قواعد قہرمانی تشبہ امور حمانی مفوضہ رای مخدوم  
 جهان گردید و آن مخدوم استرا غصمت ہمگی ہمت بر بسط بساط عدالت و نصفت گماشتہ دست ظالم  
 را از دامن مظلوم کوتاہ گردانید فاما چون بواسطہ ظلم ہمایون شاہ خواطر امر اخصتہ و مجروح بود و کار سلطنت  
 نظام انتظام نمی یافت و درین اثنا رای او ڈیسیہ حقیقت حال اطلاع یافتہ با سوار و پیادہ بسیار متوجہ  
 تخریب بندر گردید و کوچ متواتر سی کرد ہی بدراما را با وجود بیسایمان نظام شاہ ہشت سالہ را بر داشتہ جنگ  
 روان شدند چون مسافت ہشت کردہ ماند و امیرزادہ محب اند با یکصد شخصت نفر مسلح مردانہ از لشکر  
 نظام شاہ جدا شد و پیش رفتہ بمقدمہ رای او ڈیسیہ کہ نہ ہزار پیادہ و چار صد سوار بود تا وقت از صبح تا وقت  
 استوار آوردی و مردانگی سید او ندو بالآخر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم غازیان وزید و مقدمہ او ڈیسیہ گرنجیہ باشکر  
 خود پیوست رای او ڈیسیہ شب کوچ کردہ بولایت خود باز گشت و امر امر اسم شکر ایسے بتقدیم رسانیدہ  
 قدر کایت نظام شاہ مراجعت فرمودند و ہمزور بندر قرار گرفتہ بودند کہ خبر آوردند کہ سلطان محمود غلی با خواہے

نظام الملک غوری متوجه دیار دکن گشته و بکونج متواتری آید امرای نظام شاه را بر داشته با استقبال لشکر نمود  
برآمدند و چون مسافت سفر فرسخ ماند نظام شاه ده هزار سوار بفرج میسند نامزد کرده سرانجام آنرا بنواج محمود گیلانی  
که ملک التجار خطاب داشت تفویض نمود و فرج میسر را بملک نظام الملک حواله کرد و خود بایازده هزار سوار و صد  
سلسله فیل و رقیب لشکر جا گرفت و اتمام فوج بنواج جهان ملکش ترک فرمود سلطان محمود غلی بیست هشت هزار  
سوار در سه فوج تعیین نموده متوجه سرکره قتال و جدال گردید بعد مقابله صفوت ملک التجار پیشدستی نموده بر سر خطی  
تاخت صوابت خان ظفر الملک حاکم چندی وزیر که سرور میسره بودند در میدان بقتل رسیدند و شکست عظیم  
بر لشکر نمود و اقطاع چنانچه دو گروه تعاقب کردند و اردوی غلی را بغارت بردند و در وقت که مردم بتاراج مشغول  
بودند سلطان محمود با دو هزار سوار عقب فرج نظام شاه ظاهر شد بنواج جهان ترک که عمده فوج قلب بود قلبی نموده  
عنان سلطان را گرفته متوجه بندر گردید و با وجودیکه ملک التجار فرج نموده بود شکست بر لشکر نظام شاه اقطاع مردمی  
که بتاراج مشغول بودند بر ما نجا گشته شد و ملک جهان از مکر و نیر خواجه جهان ملاحظه نموده حراست قلع بدر بلو خان  
تفویض نموده خود نظام شاه را بر داشته بفرج و آباد رفت و سلطان محمود تا دروازه بندر تعاقب نموده بیرون  
قلعه را بغارت داده بسامان اسباب تسخیر قلعه مشغول شد نظام شاه در آن زمان که سنجک میرفت حقیقت واقعه  
در صحفا خلاص مرقوم نموده بخدمت سلطان محمود بگراسته فرستاده بود و چون در فرج و آباد نفس درست کرد و  
مردم گریخته جمع شدند بنواج جهان را بالشکر انبوه بدفع سلطان محمود روانه ساخته و مقارن اینحال خبر رسید که سلطان محمود  
بگجراتی بسرحد دکن با هشتاد هزار سوار رسیده سلطان محمود غلی در خود طاقت مقادمت مقصود یافته هفتاد هزار  
کوندوانه متوجه بندر شد بنواج جهان سه چهار منزل تعاقب نموده بازگشت و در زمان مراجعت چون راه کوندوانه  
قلب بود در هر منزل دست اندازی میکردند و بواسطه کم آبی نیز چند هزار جاندار بپلاک شده بود چنانچه حکایت کنند  
که در اول منزل قریب شش هزار نفر از بی آبی بپلاک شدند و بهاد کاشته آب بدو تنگ از آن بود و الحق چون در  
اهل سلطان محمود غلی بروفق صلاح دیداد بود این حرکت ناشایسته جزا و بار شامت نتیجه دیگر نیافت بیست  
شاخی چنان نشان که سعادت و بد شریک نمی چنان بکار که بتوانیش درود و چون بصحرای آبدرا چاک کوندوانه را که  
خدمتهای شایسته تقدیم رسانیده بودند میگناه گشت و در سینه سبع و ستین و شانمانه سلطان محمود غلی بانود هزار  
سوار باز بقصد تسخیر دکن از بند و سواری کرد نظام شاه با استعداد جنگ برآمده از سلطان محمود گجراتی مدد خواست  
و چون سلطان محمود غلی سرحد دولت آباد رسید همیان خبر آوردند که سلطان محمود گجراتی میرسد لشکر نمود و سر راه  
گذاشته بجانب مالکنده رفت و از راه کوندوانه بپسند و مراجعت نمود نظام شاه مکتوبی محتوی بر او همی لشکر و  
محمد محمود شاه را نوشته فرستاد سلطان از راه برگشته بلده احمد آباد رفت و در راه و بقدره سال مذکور نظام شاه

چ

مريض گروید بهمان بیماری بچار باری تعالی انتقال نمود سیت در باغ ریخت آنکل دولت کباغ ملک با صند  
 ناز پرورد در پیش مدت بادشاهی نظام شاه دو سال بود ذکر سلطنت محمد شاه بن هایون شاه  
 چون محمد شاه در ده سالگی برسد ایالت قرار گرفت با وجود صغر سن در لوازم عدل انصاف سعی کردی در مدت  
 فرمانروائی او کافه خلاق در حد امن و امان آسوده بودند سیت بقومی که اقبال خواهد خدای - دید خسروی عادل  
 نیک رای بود و با سبب آنجا بار بای دولت طریق مشورت مسلوک میداشت چون بزرگ مخومی بازرگ صورت  
 جمع داشت خود را محمد شاه خطاب کرده مدار کار به تمیثت مهم پر راضی صائب و فکر تا قب خود نهاده هر آنچه معلوم است  
 بر صیغه خاطر شش نقش می بست آنرا صواب دانسته تقدیم میرسانید و لهذا انتظام مملکت و اقسام اسباب شکر  
 در ایام دولت او بر تیره رسید که فریدی بر آن متصور نبود زیرا غلام ترک را در سلک عبودیت منسلک گردانید  
 و بار این قوم را بر تیره بلند و مناصب ارجمند رسانید و آنرا جمله عماد الملک را کادیل و نظام الملک را ایشین خاندان  
 ماهور اقطاع و لو و شل سلطانین سابق در فتح قلاع بجز و اظهار اطاعت و انقیاد و ارسال تحف و هدایا اکتفا ننمود بلکه  
 تمام توجه بر آن بندول میفرمود که قلاع خاصه در تصرف در آید و فی الحقیقت منشور سلطنت طبقه بهمنیه بنا هم ناسی  
 او ختم شده و هر قلعه و آشتونی که در ایام دولت سلطان هایون شاه و نظام شاه بملکت راه یافته بود بفرستاده  
 وجود محمد شاه آرام گرفت و در امور مملکت و سلطنت هر جا و نبی و متورسی راه یافته بود بتوجه او صلاح پذیرفت و باین  
 انتظام احوالی مملکت و پی التیام قلوب ارکان دولت شد و خواجها بجز آنکه در واقع سلطان محمود خلجی سعی در  
 تخریب بنیاد دولت ایندو مان نموده با وجود آن دست تصرف و تغلب در خزان و ملاز کرده بود پیش و نتوانست  
 بقتل رسانید و ملک نظام الملک حاکم خیر خلعت خاص داده بتمیز قلع کرک که تعلق بحکام سند و داشت نامزد  
 کرد و ملک نظام الملک بعد از استعداد لشکر با مردم بسیار قطع منازل بر آید جنگ انداختند و گویخته بکوه  
 در آمدند و سپاهیان نظام الملک تا دروازه قلعه تعاقب نمودند اهل قلعه بر شوکت نظام الملک اطلاع یافته  
 امان خواستند نظام الملک مردم را امان داده از قلعه فرو آورد و هر واحدی را بدست خود بیان میداد و درین اثنا  
 شخصی بعد از گرفتن پان خنجر نظام الملک زده شهید ساخت عا دل خان و دریا خان که ارشد اول او بودند  
 همانند دار و هیچ مردم قلعه را کشتند یکی از معتقدان خود را در قلعه گذاشته بغش پدر را گرفته متوجه ملازمت محمد شاه گردید  
 و بعد از اساو خدمت منصب و اقطاع پدر بر ایشان مسلم شد یعنی از چند روز ملک التیارات خلعت و کمربند مرصع  
 داده با اتفاق بعضی امرای تنجیر ولایت رای مشکر و گوکن رحمت و او ملک التیارات چون بقصبه گولاپور رسید مدعیان  
 با جمیعت خود از خیر و کشور خان از کلرک و وائل آمده طعن شدند و با اتفاق از آنجا کوچ نموده و چون بر سر تنگی کیلیه  
 رسید جنگی عظیم پیش آمد از شایک اشجار عبور نمود و مار بحال بود سپاه با ملک التیارات هر روز یک فرسخ در عرض و

یک تیر انداز از طول پاک میگردید چون بخواه یک تیر که در حصانت و ارتفاع بمشابه کثیر تیر هیچ قلعه کشتا بهوای استخوان  
 نرسیده منزل گرفتند جنگی صعب واقع شد و متمر در آن گرنجیه بقلعه درآمدند و مدت پنجاه روز در پای قلعه توقف افتاد  
 و چون موسم برسات درآمد اما استصواب یکدیگر بگولاپور مراجعت نمودند و بعد از وصول گولاپور بر توابع قبالی بر سر خط  
 رنگیه انداخت و مانند مدت بدست آوردند و چون برسات با خزر رسید باز متوجه گوشمالی رای شکر گشتند و چون بقلعه  
 ما حال رسیدند جنگ نداشتند در صدمه اولی قلعه را فتح نمودند و متمر در آن بسیار گشتند و چند سر دارند دست افتاد و چون  
 تخلیه و مشوکت ملک التجار معلوم شد رای شکر جمعی از بهوشمندان را نیز و ملک التجار فرستاده التماس نمود که از تقصیر  
 او بگذرد و قلعه را بکلیت تسلیم مینماید ملک التجار از تقصیرات او در گذشته قلعه را بعبه ان خود سپرده و از زمین آن ولایت  
 آن مقدار که کفاف رای شکر و فغاناید نخواه نموده از اینجا بلا توقف و ایهمال بصوب حریره کوه که بند مشهور است  
 عازم گردید و از راه دریا یکصد و بیست و چهار کشتی ملو و ششون از مردم جنگی نیز رای ساخت و در مدت خلیل جزیره  
 بتصرف درآمد و چون با عنایت و فتوحات بدار السلطنت رسید ضیاء او مستحسن و مقبول سلطان اقتدا و وز نام  
 حل و عقیده اقتدار او سپرده عظیم همایون خواجه جهان خطاب داد و چون افواج لشکر بهر جا رفتند کامیاب برگشتند  
 و مکرر شنیده بود که در ولایت جنگ رای والی قلعه پیر که معدن الماس بهم رسیده عا دلخا از باتفاق جمعی از ازمرا  
 خلعت خاص کمر صغ داده خصت فرمود عا دلخان بصلاح امر ارفقه قلعه پیر اگر را محاصره نمود و جوانان کابل  
 هر روز مرچلهها پیش برده دست بردو با نینموند و بالاخر جنگ رای ما خیز شده امان خواست عا دل خان  
 قلم عفو بر صفی اعمال او کشیده از قلعه فرود آورد و قلعه را بعبه ان خود سپرده متوجه دارالملک گردید محمد شاه لشکر انولایت  
 را که با قطع او که مقرر کرده بود و برقرار داشت و بعد از مدتی ملک التجار خواجه جهان گفت که بر کیه قدم از جا و  
 اطاعت بیرون نهاده لشکری عظیم بهم رسانیده متوجه بندر گردیده اند سلطان متوجه شده قلعه بر کیه را محاصره کرد  
 این قلعه در استحکام بهر تیه است که خیال استخوان بنجا طرح قلعه کشتای نرسیده و او را اساس تاکنگه بسنگ  
 تراشیده عمارت کرده عرض هر سنگ سه درع و طولش یکدرع و ارتفاع دیوار سه درع و عرض خندق چهل  
 درع با بجز رای بر کیه با سه هزار سوار مردانه در قلعه منتظر قتال و جدال بود و محمد شاه لشکر حبت سند داخل و مخارج قلعه  
 دیواری دیگر بر دور آن عمارت کرده مرچلهها شمت نمود و ز بر مرچلهها پیش میرفت تا آنکه خندق بختن و خاشاک  
 پر کرده مرچلهها بدیوار رسانیدند و کار با هر روز و فردا انجامید بر کیه غایت عجز و در ماندگی بدلیله قرار و در غلای  
 و مالگذاری داد محمد شاه قلم عفو بر تقصیرات او کشیده امان داد او را از قلعه فرود آورد و آن خود در انخواه جهان  
 سپرده مراجعت کرد و در سنه ثمان و ثمانا تیه خبر رسید که رای او و سیه از ولایت خود بجهت بسیار در ولایت مکن  
 در آمده چندین ولایت خراب و تاراج نموده باز بولایت خود رفت محمد شاه ملک نظام الملک را لشکر انبوه

در  
 سلطنت  
 محمد  
 شاه

بنام ویب و گوشمال رای او و بسید گرنخیه فرستاد و بعد از چند روز خبر رسید که نظام الملک از رای او و بسید گرنخیت بجانب زیر باد رفت درین مرتبه سلطان از عرق حمیت ب حرکت در آمده خود را از شهر بر آمده ب کوچ متواتر متوجه جنوب برای چندیری گردید چون برای چندیری رسید خواجه جانزاد خدمت شاهزاده محمد شاه گذاشته خود با بست هزار سوار انتخابی بطریق ایلغار بجانب رای چندیری راهی شد چون نزدیک بانجا رسید آبی بزرگ که عرض آن یک فرسخ باشت پیش آمد محمد شاه بی اختیار عنان کشید و رای او و بسید بانظر ف با هفت لک پیاده و چش زنجیر فیل فرود آمده بود و بعد آنکه دانست که محمد شاه بالشکرے خود آمد رای مان را که یکے از امرای معتبر بود و در قلعه چندیری را گذاشته راه فرار پیش گرفت روز دیگر دریا خانزاد متعاقب رای او و بسید نامزد کرد و بر دور قلعه را چند کج فرود آمد بحیث سده داخل و مخارج دیواری دیگر بر دور قلعه کشید و مر حلهما قسمت نموده سنایا ط طرح انداخت و بعد از چهار ماه چون عمارات سا با ط اتمام یافت و مردم لشکر او بر اهل قلعه سر کوب شدند رای مان بلاک خود را بعین الیقین معائنہ نمود و بعد از رای زنه را خواسته قلعه را سپرد و یک زنجیر فیل که در قلعه بود پیشکش کرده داخل نوکران شد محمد شاه لشکرهایون قلعه و نواحی او بجا گیرش مقرر داشته مراجعت کرد و جمعی را که درین نواحی ترو با کرده بود ندیم بر اتب بلند و منصب اجمند رسانید و در ولایت طبقات بهادری آمنت که قلعه را چندیرے فتح نشد اما رای او و بسید پیشکش داده محمد شاه لشکر بر از سر خود و اگر دو و هنوز خار لشکر کشی از سر سلطان نرفته بود که خبر آوردند که باز مردم او و بسید آمده پاره از مواضع و پرگنات را ناخند و قلعه گیر را بگرد فریب متصرف شدند محمد شاه که در ساعتی که مختار بنجان بود از نواحی شهر کوچ متواتر عازم بلاد تلنگ گشت و قلعه گنده را محاصره نمود تمانه دارا بنجا بعد از عمر و از سرے بزنه را در آمده قلعه از تفرح دریا از سرنگ رای پیشکش گرفته روانه دارالسلطنت شد و در آنجا دو قلعه مر فسخ متین در عرض یکماه جهت تمانه داران عمارت فرمود و در زمان مراجعت در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه ذرا گفتند که در حوالی تلنگ شهر سیت که شجون کبخی و مملو از زر و جواهر یکے معابد بزرگ بنودست و از تیک واره و دوزخ راه است محمد لشکری هزار کس انتخاب نموده بطریق ایلغار متوجه گجرات گردید و چون بشهر آمد چهل سوار بخدمت او بودند سپاهیان بطور بيشهر در آمده شهر را بغارت بردند و در روز آنجا توقف نموده بدارالسلطنت مراجعت کردند و در سنه سبع و ثمانمائه و رکول کونده بعضی اهل غرض گفتند که آمدن رای او و بسید بولایت محروسه بطلب تحریک ملک التجار بود بر وفق دعوی خود و خطی مبر خواجه جهان ظاهر ساختند با و بسید نوشته بودندی حقیقه پاره زیر مبر و از خواجه جهان داده نشان مهربان غنچه پیدا از و گرفته بودند و بران کا فدا نمیشنون را نوشته بنظر آوردند چون کسی بطلب خواجه رفت هر چند غلامان بخواجه گفتند که از دولت خواجه ده هزار است و در اصل موجود است و ده هزار غلام ترک بر در بار حاضر مناسب آمنت که خواجه متوجه گجرات شود و خواهی فرمود که ازین بسید بیجا بود



نشده که بگرییم و امید است که حق از باطل در بهت از دروغ جدا شود و چون اجل گریبان خواجه میآید و دل گرفته  
خدمت محمد لشکری آورد و همان نوشته را با و نمود و بی آنکه در مقام تحقیق شود و سوم صفر سال مذکور خواجه را بقتل  
آوردند عایش حمیده اوقات شهادت را در خواجه جهان خواجه محمود گویا نیست که از افاضل و کمالات تکلم استیلا  
تمام داشت و کتابی نادر در اثنا نوشته و مکتوبات که با کابر و اعانم را دستاورد جمع کرده آزار یا ضلالت  
تمام ننشاده همه وقت بابل و مصر و بحر اسنان عراق و عرب و محم مخدوم بدیه میفرستاد و خصوصاً بحضرت مولانا محمد امین  
جای قدس سمره مکاتبات میفرستاد و اظهار نیاز و ارادت میکرد و حضرت مخدوم نیز نظر بر عقیده و اخلاص فرموده  
مفاوضات میفرستادند که منشآت ایشان موجود است و میان تضاد و دیوان قصده ایست که مخصوص بنام  
خواجه فرموده اند مطلقاً اینست بیت مرحبا ای قاصد ملک معاصر جاهد الصلا که جان و دل بذل تو کردم  
الصلا و هم در اینجا فرموده اند بیت هم جهان را خواجه و هم فقر را و بیایه و قلت سر الفقر لکن استار الغنا  
و در غزل فرموده اند سه جامی اشعار و لا وزیر تو جنسی است نفیس و بود آن جنس الطاف معانیزش و همه قائل  
هست در وان کن که رسیده شرف مهر قبول از ملک التیاریش و القصه کشتن خواجه مظلوم بر محمد لشکری مبارک  
نیاید بعد از چند روز بیمار شد شرف جهان طیب هر چند علاج نمود فائده نگرد و در غره بربع الاول رحلت کرد  
مدت سلطنت او نوزده سال و چهار ماه و پانزده روز بود ذکر شهاب الدین محمود شاه بن محمد  
لشکری سلطان شهاب الدین محمد شاه که خلف صدق محمد لشکریت بعد از فوت پدر بر سلطنت و  
حکومت تکیه زد گویند که بجدت فهم و بهمت بلند و دیگر کمالات از سلاطین بنمید امتیاز داشت چون امر حکومت  
او به مقامت گرفت امر وزارت بملک قیام الملک رحمان داشت و ازین رهگذر آشکاره حد نظام الملک  
و سایر امرای هند مشغول می نمود و در آخر بسعی اکابر و اشراف با یکدیگر عهد بسته آنرا با ایمان غلام موکد گردانید و  
نظام الملک خدایر شده تعلق بردست گرفته قیام الملک ترک ساده لوح را غافل ساخته روزی در میان  
آورد عا و لجان و دریا خان و ملو خان و بعضی دیگر بنحو اینند که مرخص شده به تها نه های خود بروند قافا بواسطه  
ملاحظه که از امرای ترک در خاطر ایشان قرار گرفته نمی توانند در خانه آمد اگر صلاح باشد روز رخصت این گروه  
امرای ترک در منازل خود باشد ملک قیام الملک قبول این امر نموده روز دیگر دریا خان و عا و لجان سوار  
خوانین بالشکریان خود مستعد شده بقلعه در آمدند فراد الملک ترک کو تو ال ملک قیام الملک خبر فرستاد  
که امر بقصد عز را آمده اند قیام الملک را چون قصار سیده بود قبول نمود و امرای خدای را و لا فراد الملک کو تو ال را  
بدست آورده ملک قیام الملک را کشتند و بقیام امرای ترک در منازل فرود گرفته یک یک بیرون آورده میکشیدند  
و بعد از کشته شدن قیام الملک ترک ملک بجه می پرداختند و کو تو الی و السلطنت را بملک برید که نظام ترک

چ

سلطان محمود شاه بود و قنویض نمودند چون مدت برین منوال گذشت روزی دلاورخان جیشی بخدمت محمود شاه  
 در خلوت معروض داشت که ملک نظام الملک عماد الملک هنوز سلطان را خرد و قنویض نمایند و کار و بار را از پیش  
 خود گرفته اند و از سلطان حضرت قتل هر دو وزیر حاصل کرده منتظر وقت میبود و اتفاقاً شبی هر دو وزیر بخدمت  
 سرانجام بعضی امور ملکی بخدمت ملکه جهان رفته بودند و در دولت خانه وقت برآمدن دلاورخان با یک نفر  
 دیگر هر دو وزیر شمشیر حواله کرد و از آن میان نظام الملک زخمی شد اما چون برود و فرزند شمشیر بازی مهارت تمام  
 داشتند بر در بازو از پیش دی بد فرستند و در شب ملک برید را حاضر ساختند که دلاورخان قصد کشتن او هم دارد  
 علی اصباح هر دو وزیر بیرون آمده بایکدی گرد و ادع نمود و ملک نظام الملک بخیر و عماد الملک بکابل رستند و اطراف  
 قلع خود را متصرف شده بهما بجا توقف نمودند و از شنیدن این خبر جمیع امر متفرق شدند و قنویض عظیم و رکاب  
 محمد شاه راه یافت چنانچه رفته ملک برید ویرا کالمجوس میداشت و دست تصرف او کوتاه شد و مردم شهر  
 برو خروج کردند و در شب بست و یکم ذیقعد سنه اشش و شصین و ثمانمائه جمعی کافر نعمت تمام اهل قلعه فیلیبانا  
 و با جیان کوتوال او برده داران را با خود موافق ساختند که سلطان خویش قدر کنند و ندانستند که سبت آنرا که است  
 فقط آتی نگاه بجان از گردش سپهر نیاید بر و گزند در آن هنگام محمد شاه بساط نشاء گسترده بود و غوغای عظیم از قلعه  
 برخاست تمام مردم براق گرفته متوجه دارالامارت گردیدند و فیلیبانا فیلانزار است کرده روان شدند چون  
 برده داران را با خود متفق ساخته بودند در میدان مبادرت در آمده خود را سپردا کردند و از آنجمله غزنی خان نوجوان بمزید  
 شجاعت و شهامت موصوف بود جان غزنی خود را ناچار ترک فدائی او کرد و سلطان محمود فرصت یافته خود را  
 بیام شاه برج رسانید و مردم سوار شاه برج و تمام قلعه بدست مفسدان افتاده بود و در واز با محکم کردند تا هوا خوار  
 و دو لشکر آنان نتوانند قلعه در آمد بعضی از سپاهیان از راه خندق برسمان بالای شاه برج رفتند و بر خم تیر جاگذاز  
 مفسدان را از حوالی شاه برج بر آوردند و گروهی آتش سیر باز زدند و فیلان گرنخیه از قلعه بر آمدند چون قلعه از فتنه و آشوب  
 مفسدان خالی شد فرمود تا جهانگیر خان که ملک نظام الملک باشد دروازه قلعه را محاطت نماید و جانها  
 بآمده با مردم خود بازار و شهر را نگاه دارد و چون نیم شب بگذشت و ماه طالع شد سپاه از هر طرف آمده در  
 سخن شاه برج شدند و فرمود تا اسپان تازی سوازی که در ابل خاصه پرورش یافته بود و مردم تقسیم نمایند  
 و سوار شده و مار از روزگار آن تیره بختان بر آورد و بطلوع صبح سعادت بعضی خود را در خندق انداخته خود را  
 شکستند و بعضی علف تیغ شدند گروهی در موش خانها مخفی شدند پس از دو سه روز بر آورده بسزای رسانید  
 و در تواریخ مسطور است که رفتی قاصد از نزد عاهد خان رسید و عرض داشت گذرانید مضمون آنکه امرای  
 منصوب با عنوای دستور الملک علم یعنی و عصیان بفرختند و بنده با اتفاق ملک محمد الدین تکیه بفرود دولت آن



چند موضع را آخته تنها با بلغار بدرگاه آمد تا حقیقت حال معروض نموده خصمت در آمدن بولایت و کماصل نماید  
 سلطان محمود شاه گجراتی از رفت حبلی مکتوبی بمحمود شاه فرستاد و ضمن آنکه عمر سیت که سلسله محبت و مودت  
 بین الجانبین موکد گشته و این نسبت شریفه بطرفین بطریق توارث رسیده و ازین جانب در او آمد حقوق اخلاص  
 نقصیه زرفته چنانچه سلطان محمود خلجی دکن را از سلطان مرحوم نظام شاه گرفته بود و اگر این جانب با جنود و  
 عساکر آمد و مینکرد ملک از دست رفته بود و درین ایام سموع شده که بهادر کیلانی ضابط بنذر و اهل بیت  
 سلسله جهاز از مرکار خاصه و تجار که شیخون با موال و مر و اید و اتمشته بود بلغارت برده دوست سلسله جهاز  
 بهام فرستاده آندیا را آخته مساجد و معابد را سوخته چون این جانب پاس نسبت اخلاص قدیم داشته و میدارد  
 که بکام قاضی عقل واجب نمود که انواقه را اعلام نماید و اگر آن نور حدیقه خلافت بدفع او متوجه نشود این جانب او را  
 چنان گوشمال خواهد داد که اعتبار گیرند محمود شاه ایلچی را دلاسا نموده امرای موافق را طلبیده گفت ادای حق محسن  
 بر همه کس خصوصاً بر سلاطین واجبست و مهند خدمت سلطان محمود گجراتی با دشا به شکست است و از و متصورانیدار  
 منصور و چون از بهادر کیلانی بی ادبی واقع شده و صلاح آنست که امرای استعداد لشکر نموده بدفع آن متوجه شوند  
 حسب الصلاح امر افرانی بهادر فرستاده نوشته سلطان محمود را اعلام کرد نوشته که آنچه در جهازات بود بدرگاه  
 فرستد و جهازات را بر راه دریا راهی سازد و کمانخان و سفدرخان و سایر متعلقان را بحضور فرستد و مضمون  
 این ابیات او اگر در سه چرامایه خود نداری نگاه کن چهره بخت خود را سیاه و مننه پاز اندازه خود برون  
 که رفتی بچاه بلا سرنگون بهادر چون شنید که خدمتگار محمود شاه فرمان می آورد راه داران خود را نوشت او را نگذارد  
 که از قلعه مرج پیش آید و زبان جرات بلاف و گزاف کشوده جواب ناک صواب نوشته دستاد و چون جرات و جبار  
 بهادر و جواب ناک صواب محمود شاه رسید بصلاح منقصاب امرای کوچ متواتر بدفع او متوجه شد بعد از طی مراحل  
 بقلعه رسید که بهادر و مدتها در استحکام آنکوشیده سوار و پیاده بسیار آنجا مانده بود و اهل قلعه بعد از مشاهده کثرت  
 و افزونی سپاه روی او بار بصوب گریز نهادند و سر روز آنجا بهمت ضبط مهمات توقف نموده بقلعه بور کل که  
 بهادر آنجا متحصن بود متوجه شد و هنوز افواج بقلعه رسیده بودند که بهادر قلعه را گذاشته گریخت و امرای آنجا  
 بملازمت رسیده داخل دولتخواهان شد و چون بهادر ازین قلعه گریخت سرداران او رفته در قلعه متحصن  
 شدند برای امرای تنخواه قلعه مرج تقسیم یافت و محمود شاه را بر راه داشته متوجه آمدند و گشتند و بعد از وصول آن  
 ناحیه ضابط آندیا را کومک مردم بهادر کرده قلعه را مضبوط ساخت و از راه مقابله و مجادله پیش آمد افواج محمود شاه  
 از اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته دست تجلد بر کشادند و جمعی که بهوامی مبارزت آنقلعه بیرون آمده بودند  
 چون اکثر آنها بجاک مذلت آمیخته شد و ضابطه آندیا را که راس رئیس مفسدان بود مقتول گشت و جمعی گریختند

چون مار بسورخ درآمد و محمود شاه و امرا چنان صلاح دیدند که مرچها قسمت نموده از اطراف قلعه بقیه  
 فروردین تا آب قلعه بخندق فرود آید و از بی آبی مستاصل شوند و در مجاوی هریرجی از بیرون بسازند ضابط قلعه  
 چون دید که راه فرسار مسدود گردید از راه عجر در آمده امان طلبید محمود شاه با شتر ضای امرا و امان داده  
 لشکران بهادر را مستخرج ساخت که هر که نوک شود و یو کمان با و علوفه جاگیرد و هند هر که نزد بها در رود و امداران  
 اسباب و اسب او بشوند و از قلعه مرچ خاطر جمع نموده متوجه صورت کلهر و وابل گردید و چون بموضع مالوه رسید  
 بتاریخ بست و پنجم حبس شد و شصت و شصین و ثمانماتة بهری سپهر محمود شاه را متولد گردید بشکرانه این موهبت  
 عظمی دست بذل و عطا کشود تاج احمد شاه بی برفرق نوز دیده خود نهاد با احمد شاه موسوم گردانید چون شتر قلعه  
 مرچ و توجه بصوب کلهر و وابل بگوش بهادر رسید و مضیق تخیر و تنگنای حیرانی ماند و دانست که قلت تدبیر  
 ارتکاب امری خیر نموده به طرف که نگاه کرد راه فرار رسد و گردید از راه عجر و زاری در آمده خواه نعمت اند  
 تبریزی را بخدمت امرا فرستاد و استغفار گنایان خود نموده و سلطان محمود شاه با التماس امر اقلیم غفور بر جرات  
 بهادر کیلانی کشید و تقصیرات او در گذشت فرمود که اگر بهادر بخدمت شتابد و در وکیل مقرر می بدیوان  
 برساند قلع و بلاد که از تصرف او بر آمده باز با و مقرر داریم خواه نعمت اند به بها در نوشت که بزودی متوجه  
 گرد و کلمتسات بدرجه قبول یافته چون مکتوب خواجه با و رسید باز تراغ غرور بیضه عجب و پندار در سر او نهاد  
 و ابروی که از عهد و موافق رسانیده بود در خاک ندلت ریخت امرای محمود شاه را برداشته بصوب قلعه  
 جاگیر متوجه شدند و چون بکنار آب کلهر رسیدند مرچها قسمت نموده قلعه را محاصره نمودند وقتی که صبح نقاب  
 قیرگون از رخ گردون برداشت با مرسلطان تمام لشکریکیا جلور نیز جنگ درآمد و هر که بقصد مبارزت از قلعه بر آمد  
 علف شمشیر گردید و چون فرود شکوه افواج محمود شاه بی در دل مخالفان جا گرفت و شب درآمد با غیان عمان  
 تماسک از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بتامست این کرده قصه کلهر بغارت رفته و از استماع این خبر ملک  
 شمس الدین طامری تمانه دار مصطفی با و با اتفاق اهل شهر آمده محمد شاه را دید و سه روز جهت سرانجام مهام آخند و  
 در قصه کلهر توقف نموده متوجه کالا پور گردید چون بموضع سالاله رسید خبر آوردند که بها در از قصه پنااله فرود  
 بجانب کولاپور رفته و بتصور باطل گردید و با ریخ و باز ساخته مستعد جلال و قتال هست و بعد از وصول این خبر  
 کوچ متواتر چون بنواحی کولاپور رسید اکثر لشکران بها در از وجود شده بخدمت محمود شاه آمدند و بها در گریخته  
 خود را بگوشه کشید محمود شاه با استصواب امر ملک فخر الدین دین الملک را جهت سرانجام قلعه پنااله و ضبط لوا  
 فرستاده قرار داد که موسوم برسات را بکولاپور گذرانند تا شجره نفاق و درخت خلاف بها در از بیج بر افتد بها در  
 چون برین اطلاع یافت چشم امل او خیره و از اوج استکبار بخیض افتاد و با ریخ خواجه نعمت اند

بجای

عرض فرستاده التماس نمود که قول نامه مصوب وزیران مستنداً از سر لطیفان با اتفاق وزراء عازم حضور گردید و در وقت  
 آنجا و ما خلاص تجاوز نماید محمود شاه جهت تسکین نازده فتنه ملت مسلمانی و قبول فرموده قولنامه فرستاده و خواه  
 نعمت اسد بازار التماس نمود که اگر شرف العلماء صدر جهان وقاضی زین الدین بنه با وزیران برود موجب لطیفان  
 بها در محبتی خواهد گردید فرمود که مخاوم نیز با وزیران و شرفا برود چون قریب بها در رسیدند و دریا در میان مائل  
 بود و اولاً خواه نعمت اسد و خواه مجد الدین رفتند و از الطاف و آمدن وزیران میان نمودند باز برای او گردید و تیرگی  
 نگذاشت که قدم توفیق بر طریق صواب استوار دارد و هر دو خواه آمده کیفیت ماجرا بوزیران گفتند خد مخان که زمام مهام  
 بدست اختیار بود و اتفاق قطب خان از آب عبور نموده نزد بها در رفت و آنچه لوازم نصیحت بود و تقدیم رسانید  
 بها در مقدم خوانین را تلمیعی بختیم و تکریم نمود ما چون دل او سیاه گشته بود اصلاً بمقتل نصیحت پاک نشد و چون برشته  
 آمدند مخدوم اعظم صدر جهان وقاضی زین الدین حسن رفته نصیحت را از زبانداشتند و لیکن چون صد فرسخ از  
 راه حق دور افتاده بود و کس مساعدت نموده بدفع الوقت منقول شده گفت اگر محمود شاه بصوب قلعه مرج  
 متوجه شود بنده آنجا آمده ملازمت نمایم و بعد از مراجعت وزیران سلطان ملک فخر الملک را از قلعه بناالطلبداشته  
 باستصواب امر او را خلعت خاص و کمر صغ داد و بدفع بها در فرستاد و ملک فخر الملک بکوجب متواتر عازم گردید  
 و چون بجا بها در رسید روز دیگر فوج آراسته روان شد بها در از قایت غرور و استکبار استقبال کرده شروع  
 در مردانگی کرد تا گاه تیری آرشتت قضا گشتا و یافته بر پهلوی او رسید وزیران خان بضرب سان نیزه خونتشان او را  
 از خانه زین بر زمین انداخت و سر بر غرور او را بریده بخدمت محمود شاه فرستاد و این فتح بحسن تدبیر ملک فخر الملک  
 وزیران خان بطور یافت مسرت و خوشحالی تجواص عام شامل گردید و زمان مراجعت ملک فخر الملک جمع امر او  
 لشکریان و چشم را با استقبال فرستاده و خواه جهان خطایش دادند و در میان مجلس خلعت خاص و کمر صغ  
 و اسپ تازی یک زنجیر نیل با و او وزیران خان را همان اسپ و اسلحه که بها در پیشش آورده بود عنایت فرمود  
 بعد از فتح دوسه روز بقلعه بناال در آمد و از آنجا ملک عین الملک را بخیزه فرستاد تا از تغیر بها در متصرف شده  
 اموال و اسباب او را فرستاد و ملک سعید بر او را استمالت داده بحضور آورد و بعد از چند روز عین الملک  
 برگشته آمد و ملک سعید بهار همراه آورد و از اسباب و اموال بها در پنجاه زنجیر نیل و سعید اسپ عربی  
 و نقد و جنس بسیار از نظر گذرانید چون سیما خلاص در ناصیه ملک سعید هویدا بود در میان مجلس بها در ملک  
 خطاب یافت و باستصواب و صلح دید و زرا اموال و اقطاع بها در را بملک عین الملک تفویض نموده  
 مراجعت کرد و چون بقصبه بیجا پور رسید در باغی که خواه جهان فخر الملک احداث نموده بود فرود آمده دوسه  
 روز بعبس و کامرانی گذرانید و خواه از تحت و نغایس و اسپان عربی آن مقدار که در خوصله بشتر بنگدیشکیش کرده

تخلعت و کمر صبح مباحی گشت و بعد از وصول در سلطنت بصلاح امر اتفق احوال ایلچیان سلطان محمود کج  
 نموده اسپان تازی انعام فرمود و آنچه مرسوم ایلچیان بود مضاعف نمود پنج مرزواریدوزن دسلی و پنج زنجیر  
 و خنجر مرصع برسم سوغات بولکلات سپرد و جالخان و صفدرخان و سایر متعلقان سلطان محمود را که بهادر در  
 قیدداشت بحضور آورده بانعام و اکرام مشمول گردانید فرمود که نسبت منزل جهاز سلطان که بهادر بغارت برده  
 بخد متکاران سلطان رساند تا سلسله اخلاص موزونی و کتبی استحکام پذیرد و قبل ازین بر زبان قلم گذشته  
 که در ایام بهار دولت بواسطه گشته شدن قیام الملک ترک و گرنشین نظام الملک و عماد الملک طراوت و نظارت  
 از اشجار حدقه سلطنت محمود شاهی رفته بود و ولسمای امر از دست فریفته شده در بنو لاکه از لشکر مراجعت نموده  
 دیندار قرار گرفت و سرداران بجای و مقام خود رفتند قدرت فی الجمله و شوکت ناقص مانده بود و آنهم رفت ملک  
 بطوری مستولی گردید که هیچ احد را پیش او نمیکد داشت داخل و مخارج را مضبوط ساخته تجویز میکرد که از حرم بیرون  
 آید و مهمات را از پیش خود گرفته بغیر اسم سلطانی چیزی نگذاشت محمود شاه درین باب بهاء الملک چیزی نوشت و او  
 جواب فرستاد که اگر خداوندگار خود را بجاویل برساند بنده خدمتگاری بجای آورده از سر قوت کار سلطنت را رونق  
 وروا بجه بدید محمود شاه بحیل که توانست گرنخچه بجاویل رفت ملک عماد الملک مقدم ویرا القی تعظیم و کرم نموده بابت  
 بسیار بدفع برید متوجه شد چون بنواحی شهر نیر رسید ملک برید سامان لشکر خود نموده در برابر آمد و هنگام ملاقات  
 هر دو فوج غلام سرباز عماد الملک پیغام داد که خداوندگار سوار شوند که وقت جنگ نزدیک رسیده اتفاقاً در آن وقت  
 محمود شاه بشستن مشغول بود غلام عماد الملک گفت هر گاه باد شاه وقت جنگ چنین غافل باشد هر آینه علامت  
 او بار بار است بیست بر که با جهل و کمالی پیوست بد پایش از جای رفت و کار از دست بد این سخن سلطان  
 و سوار آمد چون سوار شد تاخته در فوج ملک برید آمد و از غلام عماد الملک شکایت کرد عماد الملک از مشاهده این حال  
 بجاویل مراجعت نمود پس از زندگانی بیثباته بر و تنگ شد که آب و طعام کنیزگان ملک برید سپردند آنکه سبب و  
 عشرين و شصت و شصت از تنگنای عالم سفلی ارتحال نمود مدت سلطنت و ایالت او چهل سال و دو ماه و سه روز بود و ذکر  
 سلطنت احمد شاه بن محمود شاه در سنه سبع و عشرين و شصت ملک برید با استقواب و صلاح امر او  
 خوانین سلطان احمد شاه بن محمود شاه را در شهر بدر جلوس داده اسم بادشاهی بر او گذاشته او را در خانه میداشت  
 و امر او در جا که خود قرار گرفته متابعت یکدیگر نمیدادند مدت دو سال و یک ماه بر احمد شاه مظلوم اطلاق بادشاهی  
 کرد و در سنه سبع و عشرين و شصت ذکر سلطان علاء الدین بن محمود شاه چون احمد شاه  
 بیچاره وفات یافت ملک برید با استقواب امر اوست علاء الدین برادر احمد شاه گرفته بادشاهی ساخت و او را  
 نیز بطور برادر خانه میداشت ولیکن نجابت ذاتی و علاء فطرتی او را بران داشت که مردم را بخود موافق ساخته

بجای

مرسوم مندرسہ سرور اہیانا مید و بطریق آبار کرام بلاور مسخ ساز و ملک بدین اطلاع ایقبات نظام الملک بن ملک نظام الملک  
و عماد الملک بن عماد الملک عادلخان بن عادلخان سوای ہم سلطنت ازو برداشت و فی الحقیقت ویرا زبدا  
و قید خلاص کرد و برادر ویرا بجای او اختیار نمود مدت سلطنت او کہ در بند حبس گذشت یک سال و یازده ماه  
بود ذکر سلطان و سلی علی بن محمود شاہ چون ملک برید بن ملک برید سلطان علاء الدین را از قید  
سلطنت آزاد کرد و برادر او را کہ ولی القدر نام داشت آورده اسم سلطانی بر او اطلاق کرد و چون بی تماشی بحر سراسر  
او میرفت و چپکس قدرت منح او نمود رفتہ بمنکوہ سلطان دلی آمد میلی پیدا کرد و نفس شوم ویرا بران داشت  
کہ دلی القدر از ہر دادہ بمنکوہ اورا بکاخ خود در آورد و ایام گرفتاری او سال نرسید ذکر سلطان کلیم احمد  
بن محمود شاہ بعد از انکہ سلطان ولی القدر شربت شہادت از دست ملک برید بن برید نوشید ان عمل قبیح  
ازو بوقوع آمد سلطان کلیم احمد چارہ را سلطان ساخت و در شہر بدین بطریق بر اوران اورا ہم گاہ میداشت  
و چون پروردہ موافقت از روی کار امر برداشتہ شد عماد الملک کاہلی بکوہک محمد خان بن عادلخان والی اہر  
و بنظام الملک و ملک برید و خداوند خان و سایر امرای دکن جنگ کردہ گریخت سیصد فیل و صد اسب و اسلحہ  
بر دست لشکران دکن افتاد و عماد الملک گریختہ با سیر و بریانہ پور آمد و بالآخر سلطان بہادر با زبدا خود را متصرف شد  
و در سنہ خمس و ثلاثین بتبعانہ خطبہ سلطان بہادر و قصبات و پرگنات خود خواند و بار دیگر با زبدا تاس عماد الملک  
سلطان بہادر متوجہ دکن گردید چون زبدا نام الملک و ملک برید امرای دیگر طاقت مقادمت نداشتند از روی بیچارگی  
در احمد نگر در آمدند و بیع بلا و دکن خطبہ سلطان بہادر خواندند و بلا و دکن در تصرف چہار امیر نظام الملک عادلخان  
و قطب الملک و ملک برید قرار گرفت و تا امر فزونی و العتبی جریست حکومت دکن در قانوادہ این چہارہ  
کس است چنانچہ شہ از سال ہرک سمت گذارین میاید و ذکر سلطنت نظام الملک غلام بود برین  
تمام او بہرہ بودہ و تخریب نمودہ بحری میلقندہ پیش آمد و او اعلم حکومت در سراقند و بنیاد مخالفت بنا د و وزیرای  
سلطان کلیم احمد نظام الملک را مجوس ساختہ و فیل و چشم کشیدہ عاقبت ہلاک ساختند حکومت او شش سال  
نداشت و در ضمن حکومت بہمنیہ مندرج است ذکر سلطنت احمد بن نظام الملک بحر کے دم  
در استقلال زدہ ولایت چنبرہ را تمام تصرف در آوردہ و در وسط آن ولایت شہری عظیم بنا نہادہ با احمد نگر و سوم  
ساخت مدت چہل سال حکومت کردہ گذشت و چون از خصوصیات احوال این جماعت کتابی بمسوط نظر  
رسیدہ برین قدر اکتفا افتاد ذکر سلطنت برہان بن احمد چون برہان قائم مقام پدرش  
شاہ طاہر کہ از افاضل وقت بود و اسیلانیہ عراق بدکن آمدہ مصاحب برہان رسید و او را بزمہب اما  
ولایت کردہ مقتدای او شد و در سنہ خمس و ثلاثین و ستائہ سلطان بہادر گجراتی بفرمیت لشکر دکن بجوای



محمد نگر رسیده در جایکه بجای چو تره اشتهار وار و منزل کرد و بر بان از راه اخلاص دولت خواهی در آمد  
 سلطان بهادر الملک است کرد و سلطان اورانوازش کرده چهر امارت و سلطنت داد و گویند سلطان بهادر  
 بشاه طاهر گفت که شما همراه بر بان نمی آمده باشید تا تعظیم شام فوت نشود چه هر گاه بر بان بخدست سلطان  
 بهادری آمد می استاد و شاه طاهر چون با و منسوب بود و متابعت او بایستی ایستاد سلطان بهادر شاه طاهر  
 گرامی میداشت بر بان نظام الملک چون از سلطان بهادر تقویت یافت خطبه و سکه بنام خود کرده بدست  
 چهل و هشت سال حکومت گذرانید و در سلطنت سلطان حسین بن بر بان بعد از پدر قائم مقام نشست  
 از ثقات مروست که بر بان نظام الملک بر فاحشه عاشق شده او را در حباله خود در آورده روزی در خلوت  
 از او پرسید که در بندت بطور خود بود از مردانی که تو آوردی رفت داشتند چو کس از ابرو دیده و خوش کرده او چار  
 کس را نام برد آن چهار را بدست آورده حکم قتل آن بیچاره کرد آن فاحشه ایمنه نام داشت حسین نظام الملک  
 از و متولد شد چون دوران ایام رام راج سجانگر که بزبان هندی که بدانگراشتهار دارد قوت و غلبه تمام داشت  
 حسین نظام الملک با اتفاق ماو لجان و قطب الملک و ملک برید بر سر امراج رفت و امراج با یک لک سوا  
 دو و نهر زینل و برابر آمد معرکه قتال بر آراست و نزدیک بود که این چهار کس غریمت یابند که از قضای آسمان  
 قوی که از جانب حسین نظام الملک بود بر امراج رسید لقتل آمد و لشکر غریمت افتاد غریمت بسیار بدست  
 امرای دکن در آمد حسین نظام الملک سیزده سال حکومت کرد و از و و پسر ماند مرتضی و بر بان و در سلطنت  
 مرتضی نظام الملک بحکم وصایت جانشین پدر شد سخی و غریب دوست بود و خواجہ میرک هر و  
 در ابتدا وزیر اوست و خطاب چنگیز خانی مخاطب گشت ولایت برار از تصرف نقال خان بر آورده دخل  
 ولایت مرتضی نظام الملک ساختند و بعد از فوت چنگیز خان بحسب اتفاق با پسری مرغ فروش نظام الملک  
 نسبت فریفتگی پیدا شد و او را صاحب خان خطاب داده و کیل خود ساخت و آن بی سعادت دست  
 بغارت و تاراج بر آورده بجانهای نهانی مردم درمی آمد و دست بعیال و فرزندان خلاق و راز میگرد و از امر  
 هر کس را از متابعت خود بیرون میدانست قصد قتل او مینمود تا آنکه بر سر امرای برار که میر مرتضی و خداوند خان  
 و دیگران باشند چون امر بر داعیه اطلاع یافتند پیشدستی نموده او را بقتل آوردند و مرتضی نظام الملک  
 بغایت اندوهناک شد و بجز خط چاره ندید درین ایام خط و طع او طغیان کرد و در باغ بهشت متروک  
 شده بیرون نمی آمد و کس را هم پیش خود راه نمیداد و احوال ناگسسه باریافتی همه وقت وزیر امهات مشغول بود  
 استقلال میداشتند و اگر هم ضروری پیش آمدی نوشته با و میفرستادند و او جواب مینوشت و چون شش سال  
 برین گذشت حضرت خلیفه النبی پیشرو خانرا که یکی از بندگان قدیم الخدیست این درگاه است بدکن فرستادند

احوال آنجا معلوم نموده بعرض رساند چون پیشرو خان با حمد انگر رسید اسدخان رومی که بوکالت مرتضی قیام داشت و چون گاه گاه مرتضی را رفاقت حال میشد و خود می آمد اورا بیرون می آورد و ملاقات پیشرو خان نمود اظهار اخلاص و نیکو بندگی خود بدرگاه حضرت خلیفه الہی مینمود پیشرو خان گفت کہ حضرت بمن فرموده بودند کہ سبب گوشه نشینی شمار معلوم نمایم در جواب گفت کہ چون مردم بسیار در کردمن جمع آمدند و ولایت من بخرج و قانمی کند از شرمندگی مردم کمتر بیرون می آیم پیشرو خان را با پیشکش بسیار و فیلان کوه پیکر خصمت کرد اتفاقاً برمان کہ برادر نظام الملک باشد از قید خلاص شده خروج کرد و امرای نظام الملک را بیرون آورده اورا شکست دادند و او فرار نموده التجا بدرگاه حضرت خلیفه الہی آورده مورد مرحمت و احترام گشت و مرتضی و نظام الملک باز در آن باغ مخفی گشت و کس پیش او نمیرفت و این واقعه در سنہ احدی و تسعین و تسعمائتہ دست داده مدت سه سال درین بنظر گذرانیده چند مرتبہ میان لشکر نظام الملک و عادیخان محاربات رفت و بصلح قرار گرفت و صلابت خان نام غلام گرجی شاہ طہماست در خانہ نظام الملک صاحب اختیار شدہ مدار الملک گشت و میر مرتضی و خداوند خان و امرای جاگیردار ولایت برار را با صلابت خان مخالفت واقع شد و جمعیت تمام کرده بر سر احمد انگر آمدند و صلابت خان جنگ کرده غالب گشت و این جماعت فرار نموده پناہ بدرگاہ جهان پناہ حضرت خلیفہ آوردند و کومک گرفته و گریاہ بولایت برار آمدند چنانچہ شرح این واقعه بمجل خویش گذشتہ و در آخر عمر مرتضی نظام الملک بر فاحشہ فتو نام عاشق شد باین نسبت کہ میر بشتی نام سید این فاحشہ را در چند در خانہ خود داشته بود و میر بشتی را پسری بود اسمعیل نام از آن دیگر این فاحشہ اسمعیل را برادر میگفت و اسمعیل وکیل نظام الملک شدہ صلابت خان را در بند کرد و گویند کہ نوشتہ باص و از مرتضی نظام الملک نمود کہ صلابت خان در قلعه باشد صلابت خان همان لخطہ بالکی طلبیدہ سوار شدہ بقلعه رفت بہ چند مردم قلعه گفتند کہ مرتضی نظام الملک بحال خود نیست و ازین حکم خبر ندارد و دو تنخواستہ و حلال ننگہ در خط کا داشت دولت صاحب است او قبول نکرده گفت مرا بعضوی کارگی نیست بجز انقیاد چارہ نے چون صلابت خان از میان رفت اسمعیل وکیل مطلق شدہ او و فاحشہ فتو استقلال و استیلا کے تمام پیدا کردند و ابن اسمعیل انواع ظلم و ستم پیش گرفت و چون حسن علی پسر سلطان حسین سہروردی را نیابت خود داده خطاب مرزا خانی از زانی داشت چون ستم و بی اعتدالی از صدر گذشت میرزا خان روز بروز استیلا گرفتہ اکثر امرار را با خود موافق ساخته و کالت مرتضی نظام الملک را پیش خود گرفت میدان را خانہ دیدہ ہوا ہی حکومت در سرش جاگیر شد حسین پسر مرتضی نظام الملک را کہ نزدیک بجد بلوغ رسیدہ بود در قلعه مقید میداشت خلاص کردہ ب حکومت برداشت و مرتضی نظام الملک را در گریاہ جام انداخت در ہایت و آن بیچارہ از حرارت ہلاک شد حکومت مرتضی نظام الملک بہت و شش سال و چند ماہ بود و ذکر سلطنت

حسین بن مرثضی نظام الملک کہ اور امیران حسین میگفتند میرزاخان اور نمونہ داشته خود حکومت میکرد و  
 بمقتضی خور و سال ہر وقت بلو و لعب جنگ مرغ و سیر بازار میگذاشتند و پیشتر اوقات او با زنان فاحشہ مست  
 در کوچه و بازار میگشت و حرکات ناملائم مینمود و چون استقلال و استیلائی میرزاخان از صد گذشت امرای قدیم  
 و کئی در مقام رشک و حسد آمدہ حسین نظام الملک بی تجربہ خور و سال را برین داشتند کہ از میانہ مرزاخان را  
 برمی باید داشت در خانہ انکس خان کہ برادر رضاعی حسین نظام الملک و ہمسال او بود نصیافت خیال کردہ  
 مرزاخان را طلب داشتند مرزاخان از ارادہ ایشان اطلاع یافته آنروز را بعد از وہبانہ گذرانیدہ نیامد اتفاقاً بعد از  
 طعام ازین مجمع سید مرثضی شروانی از مرافقان مرزاخان بود فی کمان برخاست و فریاد کردہ میگفت کہ مرا زہر  
 داد مرزا ملامت سید مرثضی نمودہ متمید مقدمات کردہ بخیمت حسین نظام الملک آمد و گفت چون سید مرثضی  
 مردی عزیزست و بر بستر بلاکت افتاد و درون قلعه آب و ہوا می خوب دارد چہند روز اگر امر شود انجام باشد  
 رخصت گرفته اورا بقلعہ فرستاد روز دیگر بخیمت حسین نظام الملک آمدہ اورا بعیادت سید مرثضی برد  
 و در خانہ مجبوس کردیمت فرزند دروادی کہ در حیل کام کہ در دام ملائمتی سر انجام بدو دروازا محکم  
 کردہ بگسان خود سپرد سید مرثضی تمیزست و توانا با دروازہ قلعہ شستہ ایستاد میگردد و مرزاخان انکس خان را نیز گرفته  
 مقید ساخت و میر ظاہر و اما و امین الملک را بقلعہ دستاورد و اسمعیل سپہ سالار کہ برادر زادہ مرثضی نظام الملک است  
 از حبس بیرون کردہ بقلعہ احمدانگ آورد و چون خبر گرفتار شدن حسین نظام الملک شہرت کردہ جمال خان گجراتی کہ  
 سردار سلاطدان بود با قوت علام کہ خداوندان خطاب داشت با ہم اتفاق نمودہ شکران و دیگر مردم را با خود  
 متفق ساختہ بدروازہ قلعہ هجوم آوردند و بنیاد توپ اندازی کردند مرزاخان بدروازہ آمد جنگ عظیم در گرفت  
 و کشور خان حال مرزاخان و علیخان کشتہ شدند مرزاخان و سید مرثضی و جمشیدخان امین الملک و بہائی خان  
 و خانانان و دیگر مردم باین خیال فاسد کہ فتنہ تشکیب جو اہد یافت سید حسین را بریدہ از قلعہ بیرون انداختند  
 و اسمعیل بر ہزار بآلایج بر آوردہ چہر بر سر افراختند و ندا کردند کہ چون حسین ناقابل بود بخیرای خود رسید و صاحب  
 شما اسمعیل نظام الملک است و جمال خان و امیرای دیگر بریدہ حسین را دیدہ در جنگ بدیشتر سعی کردند  
 و دروازہ را آتش زدہ مرزاخان ہر چند در صلح زود فائدہ نکرد و آخر الامر مرزاخان و موافقان او از قلعہ بر آمدہ پاد  
 فرار پیش گرفتند و مرزاخان بدر رفت و جمشیدخان و بہائی خان و امین الملک و سید مرثضی و دیگر سرداران  
 گرفتار کشتہ بقتل رسیدند و مرزاخان چون بجانب خیبر میرفت بعضی اورا شناختہ گرفته آوردند و بفرمودہ جمال خان  
 بنڈاز بند کردہ در توپ نہادہ آتش زدند و دست غارت بر آوردہ از عراق و خراسان و ماوراء النہر ہر کجا  
 یافتند کشتند و چشم خویش دیدم در گذر گاہ چکر زو بجان مورے مرغلے راہ بہ ہنوز از صید متقارش خبر داشت

که مرغ دیگر آمد کار او ساخت به وزن و فرزند او با سیری برودند و خانان خراب کردند قریب چهار هزار کس بکنانه  
 دوران معاویه و خلی نداشتند بقتل رسیدند بمحلا هر که اسپید پوست میدیدند می کشتند ایام حکومت حسین نظام الملک  
 دو ماه بود و ذکر سلطنت سميع نظام الملک چون از قتل عام بر او خند جانان سميع حنان  
 نظام الملک بحکومت برواشته بطریق نمونہ میداشت و خود حکومت میکرد و سميع خان با وجود خور و سال  
 صغیر سن مرکب افعال ناملایم نمی شد گویند روزی از بازار میگذاشت نظر او بر جماعت کشمیری افتاد  
 چون شنید بجهت ویدگفت چون اینجماعت را نکشته اند القصبه جانان استقلال تمام گرفته تمام کارخانه  
 نظام الملک بر او شد و سبب منازعت که در سرحد که میان نظام الملک عا دلخان پیدا شد بر سر ولایت  
 عا دلخان رفته جنگ کرده غالب گشت و سبب زخمیر فیل غنیمت گرفت و برهان برادر نظام الملک که بکلات  
 حضرت خلیفه الهی آمده بود اخبار پریشانی دکن شنید بکلم فرزان حضرت خلیفه الهی و بدو و کومک در گاه خلایق  
 پناه در سنه سبع و شصین و ستمائة متوجه دکن شد و با اتفاق راجی علیخان حاکم اسپر و برهان پور بولایت برار  
 در آمده قابض گشت درینوقت جانان از روی پندار ایلیغار بر سر ملک برهان الملک آمد و جنگ کرده کشته  
 ولایت احمدانگرو برار بقرن برهان الملک درآمد و تا امروز که اشقی الف است قائم مقام آبا و اجداد خود است  
 ایام حکومت سميع بدو سال بود و ذکر سلطنت برهان بن حسین بن برهان که برادر مرزقی است  
 مدتها در قید برادر بود اتفاقاً از حبس فرار نموده به بیجا پور رفت و پیش عا دلخان میبود و از اسباب طلب بازی با جندنگر  
 آمد و چون مرزقی زنده بود به صلابت خان پیشوا داشت کاری نتوانست کرد و از اینجا فرار نموده بحدود گجرات  
 رسید پیش قطب الدین محمد خان غزنوی که از امرای عظام حضرت خلیفه الهی بود آمد و از اسباب آستان بوسه  
 معلی سرفراز شد و او را اسپیدی ساخته جاگیر عنایت فرمودند و بعد از چند گاه هزاری ساخته بالوده فرستادند  
 لشکری همراه عظم خان کردند که از ان بی اعتمادان او بائش و کمن به استخلاص نموده برهان که از خال کشته  
 در گاه هست بدید خان عظم با بلج پور که شهر حاکم نشین ولایت برار است رسید و در فتح دکن بیخ نمانده بود  
 ناگاه مراجعت را بر ثبات اختیار کرد و برهان محروم شده باز در گاه خلایق پناه آمد چنانچه این قضایا  
 بموقع خویش مذکور گشته بعد از آن همراه صادق محمد خان بر سر افغانان تعیین شد چون مرزق بمسامع علیه  
 رسید مذنبندگان حضرت خلیفه الهی برهان را از طرف بگش طلب فرموده بوجه تمام و عنایت بی نهایت روانه  
 ساختند و امرای صوبه بالوه و سائر زمینداران خصوصاً راجی علیخان حاکم اسپر و برهان پور فرزان به نامطاع نوشتند که  
 چنان اهتمام نمایند که برهان را که پناه بدر گاه آورده است بجای ما درش بنشانند نظری او زبک و پسرانش که در مالوه  
 جاگیر داشتند نیز فرزان معلی رفت نظری با پسرانش همراه برهان باشد و راجی علیخان اینجهت را وسیله افتخار و اعتبار

خود دانسته قدم پیش نهاد و جمالخان که بیجا پور رفته عادل خان را شکست داد و بود فیصل بسیار بدست آورده چون  
 شنید که راجی علیخان قدم پیش نهاد در مقام پیش آوردن برانست از بیجا پور اظفار کرده با مردم کے رسید  
 و راجی علیخان اکثر مردم کار آمدنی را بوسیله نامه و پیغام از جمالخان گردانیده بود اندک کے جنگ شد و مردم بیک  
 از فوج او جدا شدن گرفتند و آتشبازان هنگام آتشبازی سر کرده گرفتند جمال خان حیرت زده سرا سیمہ تکا پو کرد  
 و درین میانہ یکے از آتشبازان کہ خویش اور جمال خان کشته بود او جمال خان رسید با ہم و در گرفتند و  
 و راجی علیخان بران را با غرار و اکرام تمام با خندانگر وانه ساخت و این واقعه در شهر جب سنہ تسع و تسعمائے  
 واقع شد و تا امروز بر سر حکومت است ذکر یوسف عادل خان عادل خان کہ بنیاد سلسلہ غلامی  
 و جرس بود و خواجہ محمود گرجستانی بدست محمود شاہ بھتی اور فروخت و گرجستان از قال کیلانست و آتشبازان  
 تا آب تصرف گشته از عرض طول از حد و ایل تا گلبرگ تصرف گشته و مستقلال زد و در آخر بیجا پور را تصرف گشت  
 تا ابتدای سنہ ستہ و ثمانمائے تا سنہ ثلث و عشر و ثمانمائے کہ ہفت سال باشد حکومت کرد و گرجان سیمیل عادل خان  
 سواستی بن یوسف قائم مقام پدر شد و مردانہ و سخی بود و اکثر دوسا کرد نصرت آباد و انجہ ولایت را تصرف  
 در آورده بعد از جمالخان سواستی موسوم گشت چون از حکام دکن چہار یک زیادہ تصرف بود سواستی گفتند و دوازده  
 ہزار سوار انتخابی مسلح آراستہ کہ بشیر مغول بودند نگاہ داشتہ ترتیب میکرد و ہر سال جہازات بہر فرستادہ از  
 مردم عراق و خراسان طلب میداشت گویند کہ رشور در خانہ عماد الملک کاویلی مہمان شد عماد الملک چند  
 جوان پر جوہر گذرانیدہ تکلف بسیار کرد چون عماد الملک مہمان شد سیمیل عادل خان شد سیمیل فوج خود را آراستہ  
 بنظر در آورده گفت آنچه حاصل کردم اینست از نوکران من ہر کرا میخواستہ باشد میگذرانم ہر مرتبہ بنظام الملک جنگ  
 کردہ غالب گشت مدت بست و پنج سال حکومت کردہ در گذشت ذکر ابراہیم عادل خان سیمیل  
 جانشین پدر شد ملو خان کہ بلاد بزرگ بود التجا با سعد خان کہ امیر الامرا بود ہر دو سعد خان اورا بحکومت  
 برداشت یک نیم روز حکومت کرد و سعد خان آخر پشیمان شدہ بہ ملکا پور کہ جاگیر او بود رفت و ملو خان بہت  
 ابراہیم عادل خان گرفتار گشتہ الف خانرا کہ برادر خورد بود و میل کشیدہ نابینا شد گویند ہر مرتبہ بہ نظام الملک جنگ  
 کردہ گاہ غالب گاہ مغلوب گشتہ مدت بست و پنج سال حکومت کردہ در گذشت ذکر علی عادل خان  
 بن ابراہیم حکم وصایت قائم مقام پدر شد اورا دو برادر بود طماسپ و امیر نسبت پدر عمل نمودہ ہر دو  
 برادر را میل کشید صاحب اخلاق و اطوار پسندیدہ بود سخاوت و حکم و مروت و انصاف داشت و ہر سال  
 قریب شش لک روپیہ بفقرا و مساکین و مسافران میداد و علامتہ العصر میر فتح اللہ شیراز سے داند بسیار فرستاد  
 از فارس آورده و کسل خود ساخت جماعت کثیر از افاضل روزگار در صحبت او میبودند و در وین مہاد و محب

فخر بود بزبان تصوف مناسبت تمام داشت و بیشتر اوقات او بجااست و مصاحبت اهل فضل همگی داشت  
 و نظام هر صورتی مبتلا بود و امر بسیار جمع ساخته بلباسها فخره مرتب میداشت تا سرور سر این کار کرد و لایق  
 با و کلا و با سلور و بالکهور امتصرف گشته کار حکومت را از پدران گذرانیده سه مرتبه با حسین نظام الملک جنگ کرده  
 گاه غالب گاه مغلوب شد نسبت اخلاص بدرگاه جهان پناه خلیفه الهی داشت همه وقت با رسال عراض مشکبها  
 لائق خود را مذکور مجلس اقدس میکرد و ایندیک مرتبه حکیم عین الملک و مرتبه دیگر حکیم علی از درگاه خلاق پناه بجااست  
 پیش او رفتند و او وارده کرده استقبال کرده لوازم انقیاد و عبودیت بتقدم رسانیده خطبه و سکه بنام نام  
 حضرت خلیفه الهی کردند و مذهب امامیه میل کرده ترک روش پدران گرفت اتفاقاً شنید که ملک برید حاکم بندر خواجه  
 صاحب حسن دارد خطها فرستاده طلب خواجه سرکرد ملک بگذر و بهانه میکند ایند تا آنکه بر قرضی نظام الملک شوی  
 بر سر برید فرستاده برید تصحیح گشته التجاب علی عاد و لخان برود عاد و لخان دو هزار سوار بگویم او فرستاده او را اخلاص  
 کرد و در نیم مرتبه ملک برید بیچاره شده خواجه سرار فرستاده و علی عادل خان کمال شهنوی که داشت استقبال خواجه سر  
 نموده بمنزل برود و شب در خلوت برده میل مصاحبت کرد و خواجه دشمنه از شاخ موزه بر آورده بر سینه او زده بملک  
 ساخت این قصه غریبه در سال سنه ثمان و ثمانین و شصت و هفت واقع شد مدت حکومت او بست و پنج سال بود از  
 غرائب اتفاقات آنکه سه عاد و لخان از پی هم هر یک بست و پنج سال حکومت کردند و در سلطنت ابراهیم عادل خان  
 بن طماسپ که برادر زاده علی عاد و لخان باشد بسبعی کامل خان در سن نه سالگی بحکومت نشست کشور خان که یکی  
 از امرای بزرگ بود و کامل خان را کشته خود کبیل شد و کشور خان را با و لا و مصطفی خان بقتل رسانید و مهم و کاش  
 بدلا و رخان حبشی قرار گرفت و او مذهب امامیه را برداشته مذهب سنت و جماعت را رواج داد مدت نه سال  
 و لا و رخان در نهایت استقلال گذرانید ابراهیم عادل خان با اتفاق امرای دیگر قصد و لا و رخان کرد و لا و رخان  
 که ختیه یا احمد انگر پیش بریان نظام الملک رفت و او را اغوا کرده بر سر عاد و لخان آورد و بریان کاری ساخته  
 برگشت و ابراهیم عادل خان قول فرستاده و لا و رخان را طلبیده چشم او را سیل کشید تا امر و ترک سنه اشنی و الف  
 هجری است چهارده سال میشود که ابراهیم حکومت میکند و در سلطنت سلطان قلی قطب الملک  
 همایه از قوم میر علی سکرا قاقونلو از جمله پنج وزیر بهینه است چون سلطان محمود غلامان را بسیار رعایت میکرد  
 و سلطان قلی خود را فروخته داخل غلامان شده ولایت گوگنده را متصرف گشته بست و چهار سال حکومت  
 کرده در گذشت در سلطنت همیشه قطب الملک بن سلطان قلی بعد از پدر جانشین شده هفت  
 سال حکومت کرد و در ابراهیم قطب الملک بن سلطان قلی بعد از برادر حاکم گوگنده شده مردود بود  
 و انا بود اما قهر و غضب بر دستش بود بانکه جریمه بنده های خدایا سیاستهای غریب کردی و فرمودی که با آنها

مظلوم راز آنکشت جدا کرده در طرفی نهاد و پیش او می آوردند و طعام بسیار در سیلان او می کشیدند مقرر چنان بود که تمام نوکران در مانده او طعام نخوردند و در طعام تکلف بسیار کردی مدت سی و پنج سال حکومت کرد ذکر محمد علی قطب الملک بن ابراهیم قائم مقام پدر شد و بر پاترے بهامکسی نام عاشق شده شهر کے بنا کرده بهاگ نگر موسوم ساخت و بکنار سوار نوکران فالکشته ساخت که دائم ملازم رکاب او بودند تا غایت سندنشانی و الف بھری کہ سالست کہ حکومت میکنند طبقه سلاطین گجرات از ابتدای سندنشانی و سندنشانی و سندنشانی تا سندنشانی که تبرک اولیا دولت حضرت خلیفہ الہی در آمد مدت یکصد و ہشتاد و ہفت سال پانزده نفر فرمانرواے کر و ندیدین تفصیل سلطان محمد بن سلطان مظفر دو ماہ و چند روز سلطان مظفر شاہ سہ سال و ہشت ماہ و سبت روز سلطان احمد سی و دو سال و شش ماہ و سبت روز سلطان محمد بن احمد ہفت سال و چار ماہ سلطان قطب الدین احمد شاہ ہفت سال و شش ماہ و آو و شاہ ہفت روز سلطان محمود شاہ پنج ماہ و پنج سال و یازدہ ماہ و دو روز سلطان مظفر بن محمود چار ماہ و نہ ماہ سلطان سکندر دو ماہ و شانزہ روز سلطان محمود چار ماہ سلطان بہادر یازدہ سال و نہ ماہ سلطان محمد شاہ یک نیم ماہ سلطان محمود بن لطیف شاہ شانزہ سال و چند روز سلطان احمد سہ سال و چند ماہ سلطان مظفر بن محمود و شانزہ سال و چند ماہ و کتب تاریخ مسطورست کہ چون ظلم نظام منفرج کہ مخاطب برواشتی خان بود از جانب سلطان محمد بن سلطان فیروز شاہ حکومت گجرات داشت در اقطاع عالم ایشا ریافت و مظلومان ستم دیدہ و مہوفان جو کشیدہ از گجرات برسم ہتغاشہ بدر الملک دہلی رسیدند و جو رستم او پیش سلطان محمد شاہ تقرر نمودند و حقیقت طغیان و سرکشی او گفتند سلطان محمد شاہ بعد تامل وانی و تدبیر کافی عظم ہمایون ظفر خان بن وجیہ الملک را کہ از امرای کبابا بود مشمول عواطف گردانید و اقطاع گجرات مرحمت فرمود و بتاریخ سوم ربیع الاول سندنشانی و سندنشانی سندنشانی عظم ہمایون ظفر خان چتر و بارگاہ سرخ کہ مخصوص بادشاہانست عطا نمودہ و حضرت ممالک گجرات از اسفند داشتند و او در بہان روز از شہر برآمدہ بر حوض خاص منزل گرفت و چار ماہ مذکور سلطان محمد بمنزل ظفر خان شتافتہ گوش او را بدر مضامین گرانبار ساخت و خلوت خاص لطف نمودہ بشہر مراجعت کرد گویند کہ چون وزیر منشور حکومت نوشتند بفرمودہ سلطان جامی القاب خالی گذاشتہ بودند و او بخط خود القاب نوشتہ و آن نیست کہ برادر مجلس عالی خان معظم عالم عادل با ذل مجاہد مرابط صابط مقسط از سیدی سعید الدین ظہیر الاسلام و المسلمین عقد سلطنت بین المللت قاطع الکفر و التمرین قطب سائر المعانی نجم الملک العالی صفدر روز و عشا ہتمن قلعہ کشاکشور گیر آصف تدبیر صابط الامور ناظم مصالح با بھجو و المیامن و العاوات صاحب البراکے و الکفایات ناشر العدل و الاحسان و ستور صاحب قران الخ قتلع عظم ہمایون ظفر خان القصہ کہ جوئی متواتر متوجہ

گجرات گردید و در راه خبر آمد که تانار خان بن ظفر خان که وزیر سلطان محمد شاه بود از وپسری متولد شد  
 با احمد خان موسوم گشت ظفر خان از استماع این مژده بغایت مسرور گردید و چویشی عالی ترتیب داده اکثر لشکر را  
 تشریف و خلعت داد چون سخطه ناگور رسید مردم کنبایت از نظام مفرح بداد خواهی آمدند و ظفر خان دلاسا  
 آنجماعت نموده عازم نهر واله گردید چون نهر واله که الان بین اشتهار دارد رسید حطی الملک نظام مفرح نوشته فرستاد  
 که در ملازمت محمد شاه چنان مذکور شده که ملک نظام مفرح محصول چند سال خالصه سلطان را بخواج خود صرف  
 نموده یکدینار بخرانه نرسانید و معین دست جو دراز کرده عموم متوطنان این بقاع را رنجانیده چنانچه مردم مکر  
 بدلی بفریاد و استغاثه آمده اند چون زمام حل عقد ملامت که این ناحیه را بمن سپرده اند طریق صواب آنست که هرچند  
 محصول چند ساله خالصه موجود باشد بطریق استعمال پیش از خود بدین فرستد و تسلی مظلومان نموده خود نیز متوجه  
 دارالملک دلی گردد و ملک نظام مفرح در جواب نوشته فرستاد چون راه بسیار آمده آید همانجا باشید و تصدیق کنید  
 که من همانجا آمده حساب خواهم گذرانید اما بشرط آنکه مرا بموکل بسیارند چون این جواب رسید و بعضی وطنیان اوتعین عظم  
 همایون ظفر خان شده بعد از چند روز خبر رسید که ملک نظام مفرح کجیمیت تمام متوجه اینجود گشته و کبوجه متوجه  
 میرد عظم همایون نیز بالشکری آراسته باهنگ جنگ از شهر من برآمده بتاریخ هفتم صفر سنه اربع و تسعین و  
 تسعمائة در موضع کانبهوک دوازده کوهی من است خوف صعب داشت و او و ملک نظام مفرح با خلاصه فوج خود در  
 جست و جو ظفر خان بوده در فراز و نشیب چون قضای آسمانی می تاخت درین اثنا شخصی از فوج ظفر خان بر  
 ظفر یافته و زخم کاری زده او همان زخم از پشت مرکب بر تخته زمین آمد فی الفور نزار او بریده بخیمت ظفر خان بدست  
 کلید ظفر چون نباشد بدست بد باز و در دست نتوان شکست بد و از معاینه این حال شکست بر لشکر نظام مفرح افتاد  
 مردم بسیار گشته شدند و غنیمت بسیار گرفتند و پاره راه تقاب نموده بخت من مراجعت کرده در جمیع پرگنات  
 گماشتهای خود فرستاد و در سه شصت و تسعین سیمایه بقصد تا ویب متمر دانی که در فوای کنبایت غبار فتنه و فساد  
 را بگنجینه بودند متوجه شده آنجا از حسن خاشاک اهل خلاف پاک ساخته و دکا که بدشته ظلم مفرح مجروح شده بود مردم  
 التفات و عنایت نهادند متوجه اساول گردید و چند روز در آنجا توقف نموده عموم سکنه و جمهورا نام را از خود  
 راضی و شاکر گردانیده از آنجا مراجعت نموده بخت من درآمد و در سنه تسعین و سبعمائه خبر رسید که سلطان محمد شاه  
 بن سلطان فیروز دارالملک دلی اجابت داعی حق نمود و امرای سلطنت اختلال پذیرفته اگر زمینداران در مقام  
 سرکشی شده اند تخصیص اجاید رقوم از اداره اطاعت و انقیاد بیرون نهاده ظفر خان سامان سپاه نموده باشک  
 بکران و فیلان کوه پیکر کوچ متواتر عازم کوشال راجه ایدر گردید و بسرعت تمام رسیده بمحاصره پرداخت راجه ایدر را  
 فرصت سامان قلعه داری بفرک میسر شده بضرورت محسن گشت و افواج مظفری اطارات ولایت ایدر را فرو گرفته



دست نهیب تاراج دراز کرد و هر تخته که یافتند بجاک برابر ساختند و در مدت قلیل آنچنان محط و عسرت در دست  
افتاد که راجه ایدر از کمال عجز و زاری و کلافه ستاد و در خواست تقصیرات نمود و ظفر خان پیشگی که سنجواست از او  
گرفته غریمت سومنات نمود و درین اثنا خبر رسید که ملک راجا مشهور بجا و لجان ضابط اسرپاسه بنده از  
کلیه مقدار خود دراز تر کرده و بعضی مواضع ندر بار را مضرتی رسانیده است عظم هایون حراست مملکت خود را بر تخریب تخته  
سومنات مقدم دانسته متواتر متوجه صوب ندر بار گردیده عا و لجان از استماع این خبر بولایت خود مراجعت نمود  
و او تفتتاح احوال متوطنان آذینار نموده بدار الملک پین مراجعت کرد و در سینه سبع و تسعین سیمانه استعداد و لشکر نموده  
تاخت صوب جروت که در جهت غربی پین واقع است عازم گردید و چند موقع را تاخته از کلاته آن ناحیه شکست گرفته  
از آنجا بقصد تخریب تخته سومنات متوجه شد و در اثنا راه راجپوتان را حلف تیغ بید فتح گردانید و هر جا که تگده  
بنظر در آید پست و نا بود ساخت و چون بسومنات رسید تخته را سوختند و بیت سومنات را شکستند تا کافران  
گشتند و شهر تاراج کردند و مسجد جامع طرح انداخته ارباب مناسب شرعی را تعیین نموده تمانه گذاشته بجانب  
پین مراجعت نمود و در سینه ثمان و تسعین و سیمانه خبر با عظم هایون رسید که راجپوتان کینالی چنان تسلط یافته  
اند که مسلمانان از کثرت نصرت ایشان مهاجرت و مفارقت اوطان اختیار نموده اند ظفر خان لشکر گزات را کجا  
ساخته بکوچ متواتر داشت و همای آن ناحیه را فرود گرفته راجه آنجا بر استحکام مغرور گشته بحصار و آبر و اخت  
افواج منطفری کوه و قلعه را در رنگ نقطه پر کار احاطه نموده از چهار طرف بنشینها نصب کردند و هر روز جمعی از  
راجپوتان را سنگار میساختند و چون استحکام قلعه پیش از آن بود که دستگیری بنحیق کار از پیش رود و ظفر خان  
فرمود تا از چهار طرف سا با طرح انداخته بزودی تمام ساختند با وجود سنا با طها تخییر قلعه میر نبود عاقبت الامر بعد از  
معاصر کیسال و چند ماه راجپوتان از کمال عجز ان طلبیده و مروان و زنان سرپاسه خود را برهنه کرده ز نهار  
خواستند و پیشگی قبول کرده قرار دادند که هر سال خراج بی طلب بخله پین رسانند و من بعد با ایل اسلام آزار  
نرسانند عظم هایون از رافت جلی و گرم فطری حذر آنجا عمت پذیرفتند اما آن داو و پیشگی گرفته خراج هر ساله  
مقرر کرده از آنحد و دغا طرح نموده بزیر ارت مرقد مقدس شیخ الطریقیت خواججه عین الدین حسن سجری شافقت  
و قصبات آنصوب را منب و تاراج نمود از آبادانی اثر نگذاشت و بعد از فراغ تاخت بصوب و ندر وانه حرکت  
کرده ولایت و ندر وانه تاراج نموده برده غنیمت بسیار گرفته در مقدم سینه ثمانه پین مراجعت کرده چون  
این یورش بسه سال بر کشیده بود عظم هایون فرمود که کیسال سنا از خدمت و ترو و عانت باشد و در آخر  
سینه ثمانه تا آرخان بسرا و که بوزارت سلطان محمد بن فیروز قیام مینمود بسبب غلبه استیلا می بلوخان فرار نمود  
کجرات پیش پدرا و چنانچه در طبقه اولی سمت گذارین یافته فی ابله تا آرخان از کمال جمعیت انجا پدرا و در و اشکر

کجرات